



شاعر و استاد د انگسگاه

- ↑ بیابنشین!

بگذار برایت جای بریزم
بگذار دلم را در نگاهت گرم کنم
اصلاً می دانی تمام مزارع جای
برای همین گفت وگویی عاشقانه
برای همین یک ساعت
که رو به روی چشم های هم بنشینیم،
کاشته شده اند؟!...
بیابنشین...
زندگی همین لحظه ای ست
که من نورافنس می کشم
برایت جای می ریزم
و تمام آنچه جان را در آن حل می کنم.

- ↑

من عادت کرده ام

هر صبح

قبل از باز شدن چشم هایم

دوست داشته باشم؛

و برایم مهم نباشد که تو

در کجای این شهر شلوغ

به فراموش کردنم مشغول هستی!

- ↑

چشم هایم

دو چاه خشکیده اند

دیگری نمی توان

حرفی از آنها بیرون کشید!

- ↑

شاخه هایم را بکنان!

نه برگی مانده

نه آشنیانه ای

من در آستانهٔ قلم شدنم!

- ↑

مردالی هستم

که این روزها

نیلوفری مُدام

مرگ را در من

به تأخیر می اندازد...

- ↑

شائۀ جا هـ

همیشه

گریه گاه

ماشین های تنگ نسرتشین است!

- ↑

آشنیانه ات

بر تن زخمی این درخت

سبز مانده هنوز...

و تو چه می دانی

درختی که سرباز سرش گذشته باشد

چگونه می توانی‌دیک تنه

تمام شهر را برایت سبز کنی.



عیاز ایجاز

عیاز ایجاز

دیده است: که ز دیده‌ای است از آثار ۸۰ تن از سخن‌سرایان فارسی که جمعلگی منظومه‌های مندرج در آن، کم یابیش، به زیور ایجاز/آرسته شده‌است. کتاب مزبور شامل سه بخش است: نخستین بخش که عنوان آن «اشاراتی دربارهٔ زبان و شعر فارسی» است، حاوی عینابی به شرح زیر است: «زبان فارسی و هویت ملی»، «جاذبه های زبان فارسی»، «خط فارسی»، «نقشهٔ معکوس ترجمه»، «مهری به زبان فارسی»، «شعر و سیاست» و چند مبحث دیگر.

دومین بخش به موضوع اصلی کتاب پرداخته و در آن به ترتیب میباحثی دربارهٔ مفهوم و تعریف ایجاز، رابطهٔ آن با نقل و کنایه و تلمیح و انواع ایجاز (در قصیده، مثنوی، رباعی و...) و نیز مقاله‌ای با عنوان «استدلال شفیهی کشکنی و کشفی نور ایجاز» مشاهده می‌شود.

سومین بخش اثر به ارائه شواهد مربوط به ایجاز در حکایات‌های منظوم ادب فارسی اختصاص یافته که ضمن آن، افزون بر ۳۰۰ داستان کوتاه و بسیار کوتاه(که مؤلف از آن، به «داستانک» تغییر کرده) با توضیح واژه‌های دشوار آنها ذکر شده‌است. از این مجموعه، بیش از ۱۰۰ حکایت یک بیتی است و به همین میزان دو بیتی، ۴۴ حکایت سه بیتی، ۴۴ حکایت چهار بیتی، ۳۹ حکایت پنج بیتی، ۲۵ حکایت شش بیتی و ۳۱ حکایت هفت بیتی است. بدین ترتیب، بیانی و کجای یک بیت می‌بوسی که مصداق بارز ایجاز سرائی هستند، بیش از ۵۰ درصد مجموعه مزبور را شامل می‌شوند. از امتیازات شایان تحسین این کتاب، کثرت منابع مورد مراجعه و تقدیم سوسان گونهٔ مؤلف به ذکر مآخذ است: تا آنجا که در سراسر کتاب به زحمت می‌توان شعر، نکته و باحتی توضیح معنای لغتی را یافت که منبع آن دقیقاً قید نشده باشد.

گزارشی مهم از حافظ و کمال الدین قاشانی در قرن هشتم هجری

کمال الدین قاشانی، شاعر عصر حافظ

»»»»»

در میان شرح حال نویسان ادبی متاخر، یکی «بندربین داس خوشگو» شاعر و تذکره نویس هندو مذهب قرن دوازدهم هجری هندوستان که مؤلف تذکرهٔ «سفینهٔ خوشگو» است، کمال کاشی راز صاحب کمالان وقت و دارای طبع بلند در نظم و نثر می‌داند و دیگری امین احمد رازی در قرن یازدهم است که در کتاب هفت اقلیم، کمال را در نظم و نثر دارای نسبتی بلند و مرتبه‌ای ارزشمند معرفی نموده است...



سهر شعر و ادبیات ایران در قرون مختلف، دارای کواکب و اخترانی است که گاه در برتوقفات شهرت ستار گانی بزرگ چون حافظ یا سعدی، حتی در عهد حیات خویش از نگاه ابیای زمان مغفول افتاده او پس از گذشت زمانی نه چندان امید از رحلت شان، با نایاب شدن کتب و آثار ایشان، رفته رفته از اوراق ادب محو گشته‌اند و در گذار پرشتاب روزگار و قهر ایام در حافظهٔ جمعی ایرانیان به دست فراموشی سپرده شده‌اند.

غالب اهمیت بسیاری از این دست رامی‌توان یافت و با حتی هر از چندی در برخی از نسخ کهن خطی و تازه یاب، نام‌ها و دواویون تازه ای کشف می‌گردند که در کمتر تذکره یا کتابی اسم و شعری از شاعران آنها به میان آمده است. مثلاً «ناصر بیجه ای شیرازی» در قرن هفتم هجری یا در قرن بعد یعنی سدهٔ هشتم، شاعری، ناشناخته به نام «عصدا» و «کمال الدین قاشانی» یا «کاشانی» که روی سخن مادر بخش اصلی این مقاله بر اوست، در زمرهٔ دو همین ادبای گمنام و کمتر شناخته شده قرار می‌گیرند.

غالب اهمیت علمی و تاریخی این شاعران مغفول مانده در تاریخ، آنجااست که در اندیشه و کلام ایشان زیبایی از تاثیر و تأثرات متقابل آنها پزیرگان شعر و ادب پارسی پیدامی‌شود. گاهی حتی مضامین بکر، اشارات نادره و جریان تفکر نامدارانی چون شمس الدین مومناظف حافظ شیرازی در شعر و اندیشهٔ ایشان نیز مشاهده می‌گردد و باز وقتی نشانگانی از ارتباطات و مرادوات ادبی مقابل دوستی یا رقابت ادبی و تعارضات فکری احتمالی آنها با اکابر و اعاظم فرهنگی بر ماهوادمی‌گردد: اهمیت متاخر تحقیق و پژوهش در احوال ایشان صد چندان خواهد شد.

کمال الدین قاشانی می‌سراید:

شیراز جای مردم صاحب کمال نیست

هان ای کمال عازم دار السلام باش

حافظ می‌فرماید:

سختدانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز

بیا حافظ که تا خود راه ملکی دیگر اندازیم

خواجه عبیدزاکانی:

چاتم فدای خاطر صاحبدلی که گفت

شیراز جای مردم صاحب کمال نیست

از آنجایی که عبید در اواخر عمر خویش ساکن شیراز بوده و در سال ۷۲۲ هجری قمری در محلی ناشناخته رحلت نموده است، پوشیده نخواهد بود که شعر کمال قبل از سال فوق سورده شده و

این شاعر در ظل سلطنت شاه شجاع مظفری (۷۲۳–۷۸۶ هجری) مثل حافظ در شیراز شناخته شده‌است.

کمال قاشانی می‌فرماید:

مرا هوای عراق است و دجلهٔ بغداد

حافظ می‌گوید:

نمی‌دهد اجازت مرا به سیر و سفر

اما کمال الدین قاشانی (کاشانی یا کاشی کیست و تأثیر و تأثر دوجانبهٔ او با حافظ و دیگر شاعران سرشناس عصر مصر و تا چه اندازه می‌باشد؟
در وهلهٔ نخست لازم به است که به دلیل فرایع منطبق خطی، هنوز دیوان جامع، کمال و مستقلی که او را در هیچ کتابخانه‌ای در دنیا سراغ نداریم و به جز دو جُنگ خطی همزاد در ترکیه، یکی به شماره ۱۵۸۹ در کتابخانهٔ کویرلو و دیگری مجموعهٔ شماره ۱۴۷۲ در کتابخانهٔ حمیدیبه که هر دو منتخبی از دیوان کمال را در ضمن و هاشم سایر مطالب نظم و نثر پارسی و نازی در شعور سنهٔ ۸۱۱ هجری ثبت و ضبط کرده‌اند و همچنین تعدادی غزل انکشت شمار از وی در چند نسخهٔ خطی محدود، اعم از بیاض یا مجموعهٔ اشعار قدیمی؛ دیگر اثری از وی در منابع شناخته شدهٔ موجود دیده نمی‌شود.

در سال ۱۳۸۹ در دفتر سوم مجموعهٔ رسائل «میراث بهارستان» دیوان کمال کاشانی به کوشش مصحف فاضل آقای حسین کیا، به صورت محدود در بخش اول این مجلد حجیم و پرانکده به چاپ رسیده‌است. از آنجایی که دیوان مذکور به صورت مستقل در کتابی علیحده چاپ نشده، یافتن آن در کتابخانه‌های مشهور کشور از جمله کتابخانهٔ ملی با نام «دیوان کمال کاشانی» میسر نیست و حتی در کتابخانهٔ ناشر این اثر یعنی کتابخانه مجلس شورای اسلامی نیز تحت شمارهٔ ۴۶۰۶۸ ثبت تا با عنوان «مجلد سوم مجموعهٔ میراث بهارستان» قابل بازایی است و کتابی تحت نام «دیوان کمال کاشانی» در سیستم کتابداری این کتابخانه قابل جستجو و یافتن نیست.

در میان تذکره‌های ادبی مشهور مانند کتاب «دولتنامه سمرقندی» یا «البابالباب» محمد عوفی، هیچ نام و اشارتی به نام کمال کاشانی نشده و حتی در کمال تعجب، تذکره نویس شهیر و نامدار قرون ده و یازده هجری در کاشان یعنی ثقی الدین محمد کاشی، در منابع موجود از کتاب مفصل «خلاصهٔ الاشعار و زبدهٔ الافکار»، نامی از این شاعر همشهری و متقدم بر خود در قرن هشتم هجری را نیابوده‌است. در دیوان چاپ شدهٔ فوق‌الذکر، نام شاعر



نویسنده و پژوهشگر ادبی

در کتاب هفت اقلیم، کمال را در نظم و نثر دارای نسبتی بلند و مرتبه‌ای ارزشمند معرفی نموده است...

کس نداند درد غربت در جهان الاغریب/کعبه مقصود می جوید به مقصد می رود/ابی زوادمی شتر افتاده در صحرا غریب اید/کشتی می کند در دجله با یاران خویش/ازن سبب ریزد ز دیده هر شیئی دریا غریب/هیج غمخواری نباشد جز خدا بیچاره را/ دست می دارد تصرع می کند بالا غریب/ادر فراق روی یار و دور بر یاد دیار/انیم بسمل می طلد در خون دل شیها غریب/اسالها بودم غریب و با غریبان همغس/اهمچو احمد کس ندیدم در جهان زیباغریب.

شاعران شهیر دیگری نیز در قرن هشتم در ردیف «غریب» غزلیاتی در دواویون خویش ثبت کرده‌اند که با ابعان نظر در اشعار ایشان می‌توان ورود به توصیف حال و احوال غریبان در این غزلیات رایک مجلس استقبالی ادبی فرض کرد.

حافظ در این مجلس فرموده‌است:

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب/اگت در دنبال دل ره گم گُند مسکین غریب/گفتمش مگُذر زمانی، گفت معذوم بدار/خانه پروردی چه تاب آرد/غم چندین غریب/خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم؟!کز خار و خار سازد بستر و بالین غریب/ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست/خوش فنادن خال مشکین بر رخ زینکین غریب/ای نمیاید عسک/می در رنگ روی مهٔ وُشت/اهمچو برگ ارغوان بر صفحهٔ نسوین، غریب/بس غریب افتاده است آن مور خط، گرد زخت/اکر چه نیُود در نگارستان خط مشکین غریب/گفتم ای شام غریبان فلژهٔ شبرنگ تو/در سحرگاهان حذر کن، چون بینالد این غریب/گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند/ادور نیُود گر نشیند خسته و مسکین غریب.

شاه نعمت الله ولی (۷۲۱–۸۲۳) نیز غزلی با ردیف «غریب» در دیوان خود دارد. او می‌گوید:

در دیار تو غریبیم و هوادار غریب/خوش بود گر بناوای صنما یار غریب/مخزن جملهٔ اسرار خدائوند، دل است اذل به من ده که بگویم به تو اسرار غریب/اگر غریبی برت آید به گرم بناووش/سخت کاری ست غریبی، مکن انکار/غیب ما دعاگوئی غریبان جهانیم همه/ادر همه حال خدایباد نگهدار/غریب/دره‌مدنیم و به امید دوآلیمه/ای نوطبیبی و دواکن دل بیمار غریب/اکر غربت شد هر اگر/گریب است ولی/خوش شود گر بسوزای به گرم کار غریب/اسیدمسامت سرجمله غریبان جهان/اکه به سر وقت غریب آمده سردار غریب.

ناصر بخارایی (وفات در ۷۸۲ هجری) نیز غزلی در این ردیف دارد:
ای به حسن از عالم انسان غریب/اذات انسان تو در ایشان گوی/ هست در چاغ زرخدان تو دل/اهمچو یوسف چرخهٔ گمشد غریب/صف کشیده خیل مژگان سیاه لشکر هندو به ترکستان غریب/در گل و گلشن به خواب افتاده است ترکب سست از لشکر خاقان غریب/چند گردی در سواد زلف و او ای دل مسکین سرگردان غریب/اچون زلفق در خورن شیند صمیم و هام/ای یار دیار ویار/خورن و مان غریب/اجان او را چون به صد جان می خرد/کی برداز شهر جانان جان غریب/در هجران/اکه درمایش نیست/اهم به درد دل کند درمان غریب/ای سر گوی تو تا صورت برفت/هیج پرسیدی کجا شد آن غریب؟

خواجوی کرمانی (درگذشته به سال ۷۵۲ هجری) در این مجلس می‌فرماید:

طرهٔ مشکین نباشد بر رخ جان غریب/زانک نودسند سیراب در بیسان غریب/ای که گفتی گرد لعلش خط مشکین از چه روست؟!خضر نیوود بر کنار چشمه ی حیوان غریب/اگر بنالم در هوای طلعتش صمیم/مکن/ادر بهارن نیوود از مرغ چمن افغان غریب/سینشلی بی وچه نیوودگر بود شویده حال/زانک افتادست غریب هندو به ترکستان غریب/اورم دل در چین زلفش سن غریب افتاده است/ادر دلیم نیوود غعش چون گنج در ویران غریب/ابر/غریبان رحمت آور چون غریبی در جهان/زانک نیوود از خداوند گرم احسان غریب/اچشم مستند گر بریزد خون هر بیچاره نی/چاره نیوود زانک نیوود فتنه از مستان غریب/اکر پشیمشیر کاشی حکمت روان باشد ولیک/ابر/گدا گر رحمت اگرد نیوود از سلطنت غریب/ادر رهت خواجو به تلخی جان شیرین داد و رفت/اهرگز آمد در دلت کایا کجا رفت آن غریب؟

از آنجایی که خواجو در سنهٔ ۷۵۷، بسیار قبل تر از همهٔ حاضران این مجلس در شیراز رحلت کرده، لذا ممکن است که مستحب نخستین یا خالقالباب در این مجلس استقبالی او باشد و دیگران مقلد کلام وی روی استقبالی از یکدیگر باشند. اما مهم‌ترین نکته در این مجلس این است که در میان جمیع شاعران فوق، تنها غزل کمال قاشانی است که در قافیه، ردیف و وزن، شباهت تازه با غزل سلطان احمد بغدادی دارد. به عبارت دیگر، این شباهت تازه دلالت بر آن دارد که کمال و احمد در اینجا بر شعر یکدیگر نظر مستقیم داشته‌اند.

در نتیجهٔ تمامی این اشعار و توضیحات، پوشیده نمی‌ماند که کمال الدین قاشانی شاعر مهم امام مغفول مانده ای از ادوار پس از خویش تا بی امروز است. هیچکدام از دو دیوان شناخته شدهٔ موجود از وی در ترکیه به شمار کان فوق‌الذکر، دواویون جامع و کامل استنبندتند/کتابی منتخبی از دیوان وی/در بخش‌های حاشیه یامرکز اوراق مجموعه‌های مورد اشارت در سنهٔ ۱۰۸۸ وارد کرده است. در سایر جنگ‌ها و بیاض‌های ششاییهٔ شده نیز که شاعری از کمال کاشانی در آنها ثبت و ضبط شده، تعداد اشعار وی بسیار ناچیز است. اما از آنجایی که سلیک کرکی و حکمت‌نقدهفته در کلام وی بسیار عمیق و نزدیک به اندیشهٔ بزرگانی چون خواجه حافظ شیرازی است، بی‌گمان می‌توان گفت که کمال کاشی در مرادوات شعری و ادبی با نامداران فرهنگ و سیاست قرن هشتم هجری در و تأثیر و تأثر متقابل با ایشان بوده‌است. لذا بدین توجه بیشتر به وی توسط محققان ادبی، حافظ پژوهان و به طور کلی جمیع اهالی فرهنگ، تحقیق و دانشگاه اهمیت بسزادارد.

بی نوشت:

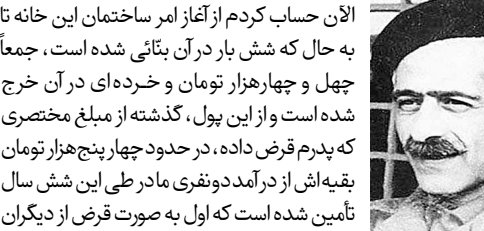
توضیح: در مقالهٔ تحقیقی و پژوهشی فوق، موارد و نمونه‌های متعدد دیگری از اشعار کمال الدین قاشانی و مقایسه و مطابقت آنها با اشعار دیگر شعرای هم‌دوره (اش همچون جناب حافظ و خواجو و عبیدزاکانی) آمده‌است که به دلیل محدودیت صفحه، از نقل آنها محروم ماندم، باشد که در نشریات تخصصی و تحقیقی ادبی، صورت کامل این مقاله منگسش شود.

۱- «عصدا» شاعری شناخته و البته درجه دوم در قرن هشتم هجری است (۷۱۶–۷۹۵) که مرادوات ادبی و استقبالی مهمی با سایر بزرگان این قرن نظیر حافظ دارد. این بعد را بناید با جلال غنجدری ذکر نماید. قرن هشتم یگانه پنداشت. دیوان عنقد در سنه ۱۳۸۹ به اتمام اقامت علیزها قوجه زاده در آن مجلس در روز نسیخ کتابخانهٔ عارف الحکمه مدینه به چاپ رسیده‌است.

۲- در اول قرن هشتم هجری، شاعری مقبول سرباه نام کمال الدین حسن بن محمود کشکی آملی می‌زیسته که دیوان سندی وی تحت عنوان دیوان حسن کاشی به کوشش عبید سراسخیز در کتابخانه مجلس به سال ۱۳۸۹ چاپ شده‌است. شباهت نام وی با کمال کاشانی (قاشانی) بناید موجب خطای یگانه پنداشتن این دو شاعر گردد.



یادداشت‌های روزانهٔ **جلال آل احمد**



الآن حساب کردم از آغاز امر ساختمان این خانه تا به حال که شش بار در آن بتانی شده‌است، جمعاً چهار هزار تومان و چهارهزار تومان و خرده‌ای در آن خرج شده‌است و از این پول، گذشته از مبلغ مختصری که پدرم قرض داده، در حدود چهار پنج هزار تومان بقیه‌اش از درآمد دونفری مردی طای این شش سال تأمین شده‌است که اول به صورت قرض از دیگران خرج شده و بعد قرض‌ها خرد خرده داده شده‌است تا

امروز که دیگر قرضی نداریم، مگر یک هزار و دویست تومانی به «ایناک کارکشانی» که نقره‌های «سیمین» در آن گرواست و در مقابل این قرض کوچک، در حدود چهار هزار تومان از «منوچهر» دانشور و «اسماعیل زاده» عیسی و خواهر من طلبگاریم، گرچه گفتم که خواهرم بابت آن پول، یک دویست تومانی را [رضاً] آل احمد ادا د. پسر [آقااجود] آل احمد [که کارش را «هوشنگ» دانشور] درست کرده‌است و به عنوان وردست نقشه کش به اردکان فارس خواهد رفت، روز یک‌شنبه. و امروز هم اینجا بیود و دو تا چراغ فلورسنت بریمان سیم کشی کرد.

شنبه ۲۰ آبان ۵/۷/۲۷ بعد از ظهر

این روزها Optium «کوکتو» [ژان آرامی خوانم، درست مثل بیرون زوش تریاکی‌ها که مثل شکلی بزنگه تکه و ذانه دانه است! افکار کوتاه کوتاهی (را که ناشی از عوالم خلسه و نشئه تریاک است، یا نیست، دنبال هم ردیف کرده، و این طور که پیداست، اصراری دارد که این افکار را به صورت حکم چینی و هندی جابزند، یا در آن لباس و به همان سبک، کتاب را «مهری آملی» برآیم/آورد که چندشب پیش اینجا بود و در ماندو خودم تا شهر رقتم و رساندنش و مدتی از «بارقاطر» [حسن یارشاطر] حرف زدیم و غیره، من جمله در بارهٔ «بارقاطر» برایش گفتم که او توقعاتی از او دارد که برآورده نمی‌شود و به این مناسبت، طالب آن است که از زبان من مثل من حفشهائی در بارهٔ «بارقاطر» بشنود و گوشه‌ای از عقدهٔ دلش را خالی کند/والخ.. چندیناتی از این قبیل.

به هر صورت امشب در صفحهٔ ۱۴۵۶ کتاب «کوکتو» [ژان Ed.Stock خواندم: «اسکندال» (عروس و داماد» درست شبیه‌است به ملاقهٔ خونی که در ملا سسته شود، یا ملاقهٔ کشیفی خانوادگی.. اگر من ترجمه را عوض کرده باشم... اسکندال این نمایش ناشی از این است که هنرمندان گمان می‌کردند برج ایفل ارت پدری آنهاست، یا جادو اولی هر نوع ماشین و مدرنیسمی! و نمی‌توانستند بپذیرند که چنین برجی در نرژ و برق اسکسیزیسیون ۱۷۸۹ پاریس شرکت خواهد کرد.. این تکه را برای آن یادداشت کردم که به درد «عروس و داماد برج ایفل» می‌خورد که ترجمه کرده‌ام و چون کتاب مال کس دیگری است که باید بگردانم، ناچار این جور تکه‌هایش را نمی‌توانستم سولینیه کنم و از این قرتی بازی‌ها.

دیگر اینکه کاغذ «جمال‌زاده» [محمدعلی] را از «ونوفی» [ناصر] پس گرفته‌م. تقریباً دوسوم آن را خط کشیده بود که یعنی عوض کنم و به او بدهم. در جمله‌اش چاپ پرند و هیاهونی جاندار ایجاد کند. نه حالش را داشته و اینقدر شهرت طلبی که حاضر بشوم مطلب را به صورت فرمایش‌دتری در آورم و بدهم به او. به همان «چند کلمه به مشاطه‌ها» خطاب به شهردار پرسنده کردم. گرچه دو سه تا قصه و مزخرفات از شاگردهایم به او داده‌ام. از «بخوف» گرفته تا ز خوش‌شان. روی هم رفهان بیست صفحه‌ای را که فکر می‌کردم بتوانم به او برسانم، رساندم. فعلاً هم هنوز کار اقلعلیمی برقرار است و نمی‌توانم ادارهٔ مجلهٔ او را بپذیریم.

دیشب این پسر ده گت... [شفیعی‌ها] (کوچک) آمده بود اینجا که از عهدو عیال بنده و به وسیلهٔ او [اگیتی] را خواستگاری کند، زن قدیم «پرهام» [اسیروس].. دخترخالهٔ «سیمین» (را که دختری است جلف و مسک‌بوی معنی و به درد دعاغازهٔ ایرانشکری بخور؛ و من چون تحمل او را نداشتم، اولاً، «احسانی» [عبدالحسین] را گفتم/باید که او هم با نامزدش آمد و بعد هم دیرتر آدمم خانه که شاید او رفته باشد. مساعت شش هم گذشته بود که آدمم، و از فاصلهٔ ۲/۵ مدرسه تا معلمش را با «شیرازی» [حسین] گذراندم، به دیدار خانهٔ تازه سازش که تازه سفت‌کاری شده تمام شده و بعد هم به قلمه زدن یاسهائی که داشت. صد تا تی برایش قلمه زدم که سی تاثیش می‌گیرد و مزارسان. بعد هم «صدیقی» [اپرویز] آمد.. علی حسب معمول و تا ۲/۵ طول کشید و خسته و هلاک.. با خستگی پنج ساعت درس روز در تن بجاویدیم، باها، به شدت درد می‌کرد. دیگر به زحمت می‌توانم در چنین هوائی کشش گرمی‌ها را بپوشم. باید این کشش تازه را بیوشم که تخت لاسیتی دارد.

و این «صدیقی» که گت... مجسمی است، نمونهٔ مرد عهد یوق و متمایل و شاید مجبور به زندگی در قرن ۲۰. طبق دستور فراماسوژنی، به یاپوس [صالح‌علی شاه] «به کتابد پیدخت می‌رود در انتظار است که آبرومدانه به کاری نصب شود و خودش را هم از تنگ و تا نمی‌اندازد و از همه چیز مطلع است و قضی بخاش رامی‌گریه می‌کند که اجمل پرت می‌گفت: جامی زنده، بان خانهٔ بلبوشی که دارد که هم خودش و هم زنش از آن می‌گریزند/زنگ به هفته‌ای ۲۲ ساعت درس و مدرک به خانهٔ من و امثال من و یانان درد-هرهائی که در سفر تابستان با «ساتن» [الول] برآیمان ساخت. بعد از آن شمی که «فرمند» [محمود] «ساتن» اینجا بیودند، دعوتی شد به خانهٔ «فرمند» یک‌شنبه گذشته. که ما نرفتم. نمی‌شوند زاندهٔ اعور «صدیقی» بود.

از این هفته، شنبه‌ها و چهارشنبه‌هایم را برای خودم گذاشتند و به ازایش سه روز بعد از ظهر هم گرفتند که دو روزش را می‌روم. دوشنبه و چهارشنبه. و پنج‌شنبه‌هایم را که یک ساعت بیشتر نوسش، یعنی نتوانستند هر دو ساعت را درس برآیم بگذرانند، درمی‌روم، یعنی نمی‌روم. شنبه را رفتم بیرون، دنبال کار زندگی و کنسرسیوم» برای گله گزازی از اینکه چرا در سخنرانی «گیشمن» [رومن] از بارهٔ خاک‌گ خیرم نکرده‌اند و کارهای دیگر، فردا را خانه‌ی می‌مانم/چرا رویگردان کارهای عقب مانده. فعلاً فقط دو کار اساسی عقب مانده و نیمه‌کاره دارم: یکی «خارگ»، دیگری «نسل جدید» م، که اولی را تاخر ارسال تمام می‌کنم/می‌ماندن دیگری که باید دو سه سالی وقت صرفش کنم. به زودی هم باید یک بخاری برای اتاق کار تهیه کنم که شیواو در غیر اوقات آفتاب سرد است. و اگر حالش را داشتم، تجدید چاپی از یک کتاب از چرندیات، یا انتشار مجموعهٔ کوچکی از چندتا قصهٔ تازه که آماده دارم.

دیگر اینکه مرده‌ای هست به اسم «موريس لفت» (M. Left). امریکائی که در انگریز به می‌برد، به خرج بورس‌ای دانشگاهی و میبادل‌های فرهنگي. که در مدت اقامت «سیمین» در امریکا همدرس او بوده‌است در «استنفرد» اخیراً نوشت و نوشت و اجازهٔ ترجمهٔ یک چیزی از مراگرفت و بالاخره «بیجهٔ مردم» را ترجمه کرد و داد برای شرکت در سابقهٔ مجلهٔ Encounter انگریزی. در کاغذی که دیروز فرستاده بود، نوشته بود ترجمه‌اش را Gray.R.D نامی داده که استاد ادبیات کمبریج است و در بارهٔ «فتکا» هم چرندیاتی نوشته که مورد قبول شده است/والخ.. و او نوشته بوده است، یا گفته که: «جملات مثل فولاد..»/والخ و تعجب کرده بود که ایرانی‌ها هم می‌توانند چنین احساساتی رایبان کنند/والخ! پدرم روخته‌های احمد... یک زنگه همسایه آمده‌است برای تلقن کردن که فعلاً دیگر نباید این ایاطیل را رها کرد/باعد.

چهارشنبه ۲۱ آبان. سر ظهر

امروز هم خانه هستم. مقداری «افیون» آَن بابا را خواندم و مقداری را بیورندهٔ کار خارگ و فرتم و مقداری هم به بلخانه.

«گلستان» [از ابراهیم] را مدتی است ندیده‌ام. دو سه ماهی بیشتر است. دیروز یا پرپریش تلقن می‌کرد که از «ابریم» [اسحاق] آکاغذی آمده و چند عکس برای ما فرستاده. همان‌هایی که اینجا ازمان گرفت. وسیله‌ای جستہ بود برای سلام و علیک. قرار گذاشتم بروم پهلویش، همان در دکان و عکسها را از او بگیرم. این طور که پیداست، حساس دیگر با او هم روشن شده‌است. یعنی او را خودش راپافته و در دوری افتاده است که من نمی‌توانم همراهش باشم.

در دو شمارهٔ پیش «صدف» تکه‌هائی از کاغذهای «فلوربر» [کوستا] یا «استادال» چاپ زده بود و در مقدمه‌اش مطالبی نوشته بود اشاره به من که دوستی دارم منحصراً و میوه و به خیال خودش، «مراوصف کرده بود و قدر بداندند/بانه وقت در این یکی شماره نشسته مطالبی برای این جوانک «مدرسی» [تقی] گفت که: داستان نویسی یک کار ریاضی و غیره و چه‌ها و تبلیغات از خود و رسیدن به این ایاطیل چه بنویسم؟ بعد هم حوصله ندارم بروم پهلوی او، یا او باید اینجا و از این حرف بزند که وضع اقتصادی مملکت بسیار خویست است، چرا که او دکان فیلمبرداری باز کرده و از سیم کشی برق آبادان به اهواز قلم برمی‌دارد، یا برای فلان تلویزیون!

پی نوشت‌ها:

(Soulgner): حاشیه‌نویسی، زیر مطالبی خط کشیدن //صالح علیشاه. محمدحسن (۱۳۴۵، ۲۳). از اقطاب سلسلهٔ نعمت‌اللهی گنابادی؛ ۳۷. افیون، اثری از ژان کوکتو